درس پانصدم

بیان و بررسی ادلهٔ قائلین تعلق جعل به نسبت (۱)

أعوذ بالله من الشیطان الرجیم
بسم الله الرحمن الرحیم

راجع به این مسائل قبل نمی‌دانم اشکالی در ذهن رفقا مانده است یا نه؟! چون به‌نظر می‌رسید بعضی هنوز توضیح می‌خواهند. اگر می‌دانید که دیگر نیاز به توضیح نیست رد بشویم و اگر باز ایراد و اشکالی هست رفقا بگویند. خیال می‌کنم دیگر مسئله روشن شده باشد و نیاز به توضیح دیگر نباشد. آقای ... از اصل اشکال دارند.

استَدلَّ بَعضُ المتأخِّرینَ عَلی إثباتِ مَذهبِ المَشاءینِ بِأنَّ مَناطَ الاحتیاجِ إلی الفاعلِ هو الإمکانُ و الإمکانُ لیسَ إلاّ کَیفیةً نِسبةِ الوجودِ و نَحوهِ إلی الماهیةِ فالمحتاجُ إلی الجاعلِ و أثَرِهِ التّابِعِ لَهُ أولاً لیسَ إلاّ النسبة.[1]

وجودِ سه حالت برای نسبت

مرحوم صدرالمتألهین از اینجا شروع به [بیان] ادلهٔ قائلین به تعلق جعل به نسبت می‌کنند. شکی نیست در اینکه نسبت عبارت از همان حالت بین موضوع و محمول در قضایای بسیطه کانَ تامه و همین‌طور در کان ناقصه در زیدٌ موجودٌ و همین‌طور زیدٌ عالمٌ است. آن نسبت بین موضوع و محمول حالت بین موضوع و محمول را بیان می‌کند که این حالت یکی از سه کیفیت است؛ یا کیفیت بین موضوع و محمول، ضرورت است و در آنجایی است که محمول برای موضوع ثابت بشود یااینکه امکان است و در آنجایی است که محمول برای موضوع ثابت نیست ولی تحقق او مستحیل و محتمل نیست یااینکه کیفیت، کیفیت امتناع است در آنجایی که محمول برای موضوع منتفی است و تحقق محمول برای موضوع هم ممتنع است. خب این سه حالتی است که برای نسبت پیدا می‌شود و این حالت حالاتی است که معتبِر به‌واسطهٔ لحاظ موضوع و محمول، این حالات را از ارتباط بین محمول و موضوع انتزاع می‌کند. حالت حالتی است که در اعتبار معتبر هست والاّ خود این نسبت امور حقیقیه و واقعیه نیستند! امکان، وصف واقعی و حقیقی نیست که مابإزاء خارجی داشته باشد بلکه اعتباری است که معتبر آن اعتبار را از لحاظ بین موضوع و محمول انتزاع و اعتبار می‌کند و منظور از اعتبار این نیست

---

[1] . الحکمة المتعالیة، ج ۱، ص ۴۰۳.

که یک امر تخیلی و توهمی باشد؛ مثل ریاسات، ادارات، فوقیت، تحتیت، راست و چپ و امثال‌ذلک بلکه اینها اموری است که برحسب شرایط مختلف، خود این اعتبارات هم اختلاف پیدا می‌کنند! امروز یک نفر را رئیس می‌کنند و فردا او را خلع می‌کنند و مرئوس می‌شود، خب این اعتباری است که به‌دست معتبر هست. نه، منظور از اعتبار یک اعتباری است که خود عقل، ضرورت آن اعتبار را تأیید می‌کند؛ یعنی خود آن اعتبار از نقطه‌نظر عقلی ضرورت دارد! زوجیت برای اربعه که این یک وصفی است که عقل این وصف را از لحاظ اربعه اعتبار و انتزاع می‌کند! وقتی که چهارتا یک را درنظر بگیرد و اسم این را واحد، اِثنین، ثلاثه و اربعه بگذارد، در مقایسه باهم حکم به زوجیت می‌کند یا در ثلاثه حکم به فردیت می‌کند! در مورد وجوب و اینها هم همین‌طور است.

لذا حتی خود اطلاق وجوب بر حقیقت وجود هم به اعتبار معتبر است؛ یعنی معتبر وقتی که نگاه به وجود می‌کند، وجود را یک امر محقق و متشخص خارجی می‌بیند و وقتی که او را محقق و متشخص خارجی دید آنگاه اثبات خود وجود را بر خودش بالضروره می‌داند؛ یعنی الآن وقتی که این در خارج وجود دارد ... حالا ما کاری به وجود باری تعالی و وجود مبدأ اعلیٰ و وجود اعلیٰ و کل که وجود شامل و عام نسبت به همهٔ تعینات خارجی است، نداریم! همین وجودات جزئیه را که نگاه کنید، خود وجود برای این الآن ضرورت دارد. چون اگر وجود برای نفس موجودٌ ضرورت نداشته باشد، سلب وجود از موجودٌ در آنِ اتصاف موجود به وجود جایز است درحالی‌که این مستحیل است! بله، وجود او بالغیر هست و به بالغیر بودن، لِغیره بودن، وجود رابطی، وجود اسمی و وجود وصفی و اینها کار نداریم ولی در نفسِ اتصاف موجودٌ به وجود، این وجود الآن بر این واجب است یا ممکن است؟! نه‌خیر، واجب است. وقتی که نفس تشخص را درنظر می‌گیرید حکم به ضرورت وجود برای این ماهیت در ظرف تحقق می‌کند، نه در ظرف قبل از تحقق! در قبل از تحقق اتصاف موجودٌ به وجود بالإمکان بود چون وقتی که ماهیت را نسبت به وجود درنظر می‌گیرید، آن ماهیت یا ماهیتی است که بالفعل لباس وجود را دربر کرده است که این اتصافش به وجود بالضروره می‌شود یااینکه اتصافش در ارتباط با وجود به‌واسطهٔ عدم العله مستحیل است یا نفس خود ماهیت ماهیتی است مثل شریک‌الباری که اقتضاء عدم وجود را می‌کند!

بله، خود نفس شریک‌الباری در وهلهٔ اولیٰ و نظرهٔ اولیٰ و جاهلانه، شریک‌الباری اقتضاء وجود را می‌کند و بعد انسان با تدبر و تأمل از شریک‌الباری نفی وجود می‌کند! ولی نه، اگر شخصی عالمانه به شریک‌الباری نظر کند و ماهیت شریک‌الباری را گما هی هی تصور کند، حکم به امتناع وجود برای شریک‌الباری می‌کند! یا حکم به امتناع صفاتی که لایق به واجب الوجود نیست برای شریک‌الباری می‌کند که عبارت از احتیاج، نقص، وصول به کمال و وصول به علم و معرفت بعد الخلق است، اینها اوصافی است که از شریک‌الباری ممتنع است. وقتی که انسان گما هی هی تأمل در این اوصاف و تأمل در واجب الوجود کند، حکم به امتناع می‌کند. در بعضی از

صفات هم که نسبت به‌وجود علی السواء هست مثل زید نسبت به موجودٌ که حکم به امکان می‌کند.

انتزاعی بودن وجوب

روی این جهت مسئلهٔ وجوب مسئله‌ای انتزاعی است که در صورت تحقق وجود عندَ تحقُّقِ العلَّه برای معلول حاصل می‌شود یا در صورت تحقق وجود برای ذات بدون احتیاج به علت کَما هو فی واجبِ الوجود حاصل می‌شود. بناءًعلیٰ‌هذا آیا خود وجوب فی‌حدّنفسه مقول به تشکیک هست یا نه؟! دیگر نمی‌شود بگوییم که مقول به تشکیک است! اینکه در بعضی از عبارات غیر مطلعین می‌بینید که حتی در مسئلهٔ اتصاف به وجوب هم قائل تشکیک شده‌اند این ناشی از جهل آنها است زیرا وجود دارای مراتب مشککه است ولی وجوب دیگر نمی‌تواند چون وجوب عبارت از حالتی است که هم دافع امکان است و هم دافع امتناع و این دفع امکان و امتناع که دارای مراتب نیست تااینکه وجوب هم دارای مراتب باشد! چه این وجوب قائم به وصف برای واجب الوجود باشد، در یک مرحلهٔ از مفهوم و معنا قرار دارد یااینکه وجوب در مرحلهٔ موجودیت برای اتصاف وجود به ذات ما باشد؛ یعنی به همان اندازه وجوب بر ما صدق می‌کند که به همان اندازه بر واجب الوجود صدق می‌کند، هیچ فرقی نمی‌کند! وجود فرق می‌کند؛ وجود ما وجود ذره و وجود آن واجب الوجود هم لا متناهی است. مثل اینکه بگوییم: حالا که این اتصاف ماهیت به وجوب بالإمکان است، آن اتصاف به امکان در یک نمله خیلی ضعیف است اما اتصاف به امکان در یک فیل خیلی زیاد است! آن فیل است و این یک نمله است و این امکان فرق نمی‌کند! به‌محض اینکه ماهیت نمله را درنظر گرفتید، با ماهیت یک فیل هیچ تفاوتی نمی‌کند! وجود آن بیشتر است ولی اتصاف به امکان آن دیگر کم‌وزیاد ندارد! در مسئلهٔ وجوب هم همین‌طور است، این نکته‌ای است که باید به آن دقت کنیم چون در عبارات مخصوصاً امروزی‌ها و کسانی که فلسفهٔ غرب خوانده‌اند خیلی این مسئله را می‌بینیم. این مطلب در مورد مسئلهٔ نسبت است.

مشکک نبودن اصل وجود بالصرافه

تلمیذ: در وجود هم ظاهراً داریم که قائل به تشکیک نیستند بلکه در مظاهر وجود مقول به تشکیک هستند ولی خود اصل وجود مقول به تشکیک نیست! ظاهراً مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ دارند.

استاد: اصل وجود که به‌عنوان حقیقة الوجود است که همان وجود بالصرافه است، خب تشکیک اصلاً منافات دارد! چطور در یک حقیقت بالصرافه و اطلاقی قائل به اختلاف هستید؟! تشکیک کنایه از اختلاف می‌آید، در آنجا که اصلاً اختلافی نیست، فرقی نیست، حدی نیست و رسمی نیست!

مظاهر یعنی وجود خاص

تلمیذ: سایر مراتب وجود هم باز مقوله به تشکیک نیست؟!

استاد: چرا نیستند، هستند!

تلمیذ: شما می‌فرمایید که مظاهر تفاوت می‌کند.

استاد: خب مظاهر همان است، مظاهر یعنی وجود خاص! الآن وجود زید یک وجود است، این الآن یک مظهر است یا نه؟! این‌هم هست یا نه؟! شما این را بزرگ‌تر از آن نمی‌بینید؟! ما هم همین را می‌گوییم. یک نمله با یک فیل خیلی [تفاوت دارد]، اصلاً فیل نمی‌داند که این نمله کجاست و کجا راه می‌رود که پا روی آن نگذارد.

مظاهر وجود، مقول به تشکیک

بله، مظاهر وجود است که مقول به تشکیک است و اگر ما قائل به تشکیکی شویم که حکماء مشّاء در آنجا قائل هستند و آن تشکیک موجب اختلاف در مراتب وجود باشد که آن اشکالات عدیده لازم می‌آید! لذا حتی قبلاً هم خدمت رفقا عرض کردم که مبنای ما در تشکیک وجود هیچ منافاتی با مسئلهٔ تشخص در وجود ندارد؛ یعنی همان‌طوری‌که مسئلهٔ تشخص در وجود، وجود واحد را اثبات می‌کند در عین تجلی آن وجود و تشخص واحد به متشخصات متعدده، در همان مرتبه قائل به تشکیک در وجود هستیم و تشکیک در وجود، موجب امتیاز مرتبهٔ ادنیٰ نسبت به مرتبهٔ اعلیٰ را ندارد!

اشکال در آنجایی وارد می‌شود که قائلین به تشکیک در وجود مثل مرحوم کمپانی درمقابل مرحوم آقا سید احمد کربلایی ـ رضوان الله تعالی علیهما ـ که ایشان اول قائل به این بودند که چون آن مرتبهٔ ذات را اعلیٰ و اجلّ از مراتب وجود می‌دانستند، لذا برای او یک وجودی قرار دادند و برای ظهورات یک وجود دیگری قرار دادند، لذا از اینجا مسئلهٔ تشکیک در وجود پیدا می‌شود چون به همان مناسبت که بین مرتبهٔ ذات و مرتبهٔ ظهورات اختلاف وجود دارد، در سایر مراتب متنازله هم همین اختلاف در آنها هم وجود دارد! طبعاً وجودات مجرده از یک شدت و قوت بالایی از وجود برخوردار هستند که وجودات متنازلهٔ آن وجود آن شدت را ندارند و همان قوت و شدت موجب اختلاف آنها خواهد شد و اشکالاتی که مترتب است. البته این مسئله را من در همان سال‌های آخری که در زمان حیات مرحوم آقا ـ رضوان الله تعالی علیه ـ بود با ایشان مطرح کردم و بعد از یک بحث طولانی که در یک شب زمستانی بود که آقا را گیر آورده بودیم، ایشان هم قائل به همین مسئله شدند که این نحوه نگرش در تشکیک در وجود، هیچ منافاتی با تشخص در وجود ندارد. آنچه که شما می‌فرمایید، بله! آن ظهورات در وجود موجب تشکیک در وجود است و ما هم همین را می‌گوییم، همین

وجودات خاصه است. اگر به این کیفیت تفسیر کنیم ایرادی لازم نمی‌آید.

حالا صحبت در اشکالی است که اینها وارد کرده‌اند؛ این آقایانی که خواسته‌اند نه سیخ بسوزد و نه کباب از یک راهی وارد شده‌اند و گفته‌اند: اولاً ما که قائل به اصالت ماهیت نیستیم، اصلاً جعل به ماهیت تعلق نمی‌گیرد چون تعلق گرفتن جعل به ماهیت معنایش اعتباریت وجود است و این از اول باطل است! البته تعلق جعل به ماهیت به همان مبنایی که قائلین به اصالت ماهیت قائل هستند، نه به آن نحوی که ما عرض کردیم که آن خیلی منافاتی با تعلق [جعل] به وجود ندارد منتها وجود خاص! جعل که به ماهیت تعلق نمی‌گیرد؛ یعنی اراده به وجود ماهیت تحقق نمی‌گیرد، حالا ما اسم وجود نگذاریم که هم‌چنین یک‌قدری چیز بشود چون آنها وجود را یک امر انتزاعی می‌گیرند و می‌گویند: تقرر ماهیت و ثبوت ماهیت. همین‌قدر که شما ماهیت را در خارج ببینید، می‌گوییم که جعل به آن تعلق گرفته است. می‌گوییم: اینکه در خارج می‌بینیم، این موجود است؟ می‌گوید: نه، اسم وجود نیاورید! قائلین به اصالت ماهیت می‌گویند: اسم وجود را نیاورید که از کفر ابلیس بدتر است! نه، اسم ماهیت را بیاورید. هرچه می‌خواهید بگویید: ماهیت، بگویید! وجود را به خدا نسبت بدهید و ماهیات را به غیر خدا، بقیه اصلاً موجود نیستند! همه اموری مقرره هستند منتها حالا ارادهٔ پروردگار به کجای این ماهیت تعلق گرفته است؟! به شکمش تعلق گرفته است؟! به زیر شکم تعلق گرفته است؟! به رقبه و رأس تعلق گرفته است؟ این را باید از خود آنها سؤال کرد که این ماهیتی که لا أیسٌ و لا لیسٌ، چطور می‌شود ارادهٔ پروردگار او را از استواء طرفینی دربیاورد؟!

[می‌گویند:] آقا خدا است دیگر، خدا می‌تواند همه کار بکند! اصلاً خدا کارش همین است که کارهایی انجام می‌دهد که هیچ آدمیزادی نمی‌تواند آن کارها را انجام بدهد! و ازجمله کارهای غریب و عجیب و خارق عادت خدا این است که ماهیتی را که از نقطه‌نظر تعلقش به وجود در استواء طرفین است بدون اینکه وجود به او تزریق کند، او را موجود می‌کند. کارش همین است دیگر! مثل اینکه بگوییم: خدا در آنِ واحد هم روز دارد و هم شب دارد! دیگر کار خدا این است؛ یعنی در آنِ واحد هم این اطاق روشن است به‌طوری‌که همهٔ این اشیاء پیدا است و در همان آنِ واحد این اطاق تاریک است و هیچ چیز پیدا نیست! خدا می‌تواند یک هم‌چنین کاری بکند! اینها این را می‌گویند. می‌گویند: تو اصلاً فهم داری؟! تو اصلاً عقل داری؟! هیچ چیزی متوجه می‌شوی؟! همان قائلین به این چرت‌وپرت‌ها و مزخرفات می‌گویند: اگر خدا نتواند که دیگر خدا نیست، پس دیگر خدا عاجز است! می‌گوییم: خیلی خب، این خدایی که عاجز نیست برای ما یک کاری انجام بدهد آن‌وقت هرچه شما بگویید قبول می‌کنیم و آن این است که ما در آنِ واحد هم همه چیز را ببینیم و هم هیچ چیز را نبینیم، مگر خدا نمی‌تواند؟! در آنِ واحد هم شخص قائم باشد و هم شخص این‌طوری نشسته باشد! اگر خدا هست [و می‌تواند]، بکند! در آنِ واحد هم شخص در خارج موجود باشد و هم معدوم باشد! خدا است دیگر، [کار]

خدا نشد ندارد! در خدا کار نشد ندارد و باید انجام بدهد و اگر نتواند پس خدا نیست! در اینجاها می‌مانند و بعد به این راه و آن راه می‌زنند و می‌گویند: نه، مسئلهٔ ماهیت فرق می‌کند و چه می‌کند و اینها از این چرت‌وپرت‌هایی است که إلی‌ماشاءالله گفته‌اند و اصلاً صدتا یک غاز هم ارزش ندارد!

انسان بعضی از نوشته‌جات را مطالعه می‌کند و بعد رد می‌کند؛ یعنی ارزش مطالعه را دارد و نویسنده‌اش از نقطه‌نظر عملی در حدی هست که انسان مطالعه کند! حالا قبول نمی‌کند و رد می‌کند. بعضی نوشته‌ها هستند که انسان اصلاً نباید آنها را نگاه کند یعنی اصلاً ارزش نگاه کردن ندارد که بخواهد برایش وقت بگذارد!

این آقایان از اول می‌گویند: جعل به ماهیت تعلق نمی‌گیرد، خب این درست است و قبول داریم. از آن طرف می‌گویند: به وجود هم جعل تعلق نمی‌گیرد. چرا جعل به وجود تعلق نمی‌گیرد؟! به‌خاطر اینکه آیا مناط و ملاک احتیاج به جاعل وجود است یا امکان است؟! وجود ملاک است و احتیاج به جاعل نیست. چرا؟! چون وجود خودش هست. چه چیزی باعث می‌شود که ارادهٔ جاعل و فاعل به خلق اشیاء تعلق بگیرد؟! آن چیزی که باعث می‌شود، آن نکته دقیقی که در اینجا وجود دارد و باعث می‌شود که انسان...

لزوم حرکت انسان در مکتب حق با سرافرازی و شهامت

الآن چه چیزی باعث می‌شود که این مدرسهٔ فیضیه ساخته شود؟! چه چیزی باعث می‌شود؟! احتیاج مردم به علوم آل محمد علیهم‌السّلام باعث می‌شود که این مدرسه فیضیه ساخته شود. حالا اگر مردم احتیاجی به این علوم نداشتند؛ یک زمانی آمد و گفتند: ما اصلاً هیچ نیازی به علم شما نداریم! خودمان می‌رویم [کسب علم می‌کنیم]. از هر کسی گرفته در هر صنفی [می‌گویند که] آن‌قدر که شما از آن علوم به ما گفتید برای هفت پشت ما بس است! حالا از این‌دفعه خودمان می‌خواهیم برویم و ببینیم چه خبر است، اصلاً احتیاجی به شما نداریم! کم‌کم دارد این‌طوری می‌شود و می‌گویند که نیاز نداریم. بنابراین دیگر مدارس برای چه ساخته شود؟! این مسائل برای چه درست شود؟! البته در اینجا شوخی کردم، در وهلهٔ اول احتیاج خود ما به این علوم است و بعد به‌واسطهٔ این قضیه احتیاج مردم است ولی نه، آن مسئله شوخی بود. احتیاج انسان به این علوم اقتضاء می‌کند که این مدرسه ساخته شود.

گرچه اتفاقاً در زمان امام زمان علیه‌السّلام هم از این مدارس بیشتر ساخته خواهد شد و در آنجا است که آن علوم حقیقی توحیدیه از ناحیهٔ حضرت به همهٔ اینها پخش خواهد شد و تمام اینهایی که علیه فلسفه، عرفان، توحید و عرفا قیام کردند، همه باید یک سوراخ پیدا کنند که داخل آن بروند و بیرون نیایند یااینکه تسلیم شوند و بالأخره خدا هدایتشان کند! وقتی که امام علیه‌السّلام بیایند دیگر این‌طرفی و آن‌طرفی در کار نیست، حضرت می‌گویند: این است و بعد هم پی کارت برو، دیگر مسئله و قضیه یک طرفه است! به قول مرحوم آقا

ـ رضوان الله تعالی علیه ـ که می‌گفتند: یک روزی خواهد آمد که دیگر در حوزهٔ نجف علومی که مورد رضای امیرالمؤمنین علیه‌السّلام است تدریس خواهد شد! نه‌اینکه مردم از ترس حرف و نقل، شماتت، تهمت، سبّ، دوری و اینها عبا بر سرشان بکشند و با عبا به منزل مرحوم قاضی ـ رضوان الله تعالی علیه ـ اول عالم و موحد شیعهٔ امیرالمؤمنین بروند و سر کوچه نگاه کنند و این‌طرف را ببینند که کسی می‌بیند یا نه! البته آنها خیلی آدم‌های کم‌جنبه‌ای بودند که این کارها را می‌کردند! وقتی انسان در چنین شرایطی هست، عبا کشیدن به سر ندارد! اینها همه از بزدلی است! اینها همه از خوف و ترس است! کسی که می‌خواهد به منزل مرحوم قاضی برود که نباید این‌طرف و آن‌طرف کوچه را نگاه کند بلکه باید سرش را دو متر هم بالا بیاورد و یک [انسان] سه متری در خیابان حرکت کند و یک پرچم هم در دستش بگیرد و بگوید: نگاه کنید ما داریم می‌رویم، هر کسی هم می‌خواهد زیر این بیرق بیاید! آنهایی که عبا بر سرشان می‌کشیدند و شب می‌رفتند و این‌طرف و آن‌طرف را نگاه می‌کردند، خلاصه چنگی به دل نمی‌زنند! انسان در مکتب حق باید با سرافرازی و شهامت حرکت کند و نباید از وسوسهٔ خناسان و شبههٔ ابالسه و تحریکات بی‌خردان و نفهم‌ها و جهّال ابایی داشته باشد! آهسته برو و یواش برو و فلان بکن، اینها کار افراد ترسو و بزدل است! علیٰ‌کلّ‌حال إن‌شاءالله یک روزی به آنجا خواهد رسید.

نیاز، ملاک انسان برای انجام هر کاری

ملاک برای یک کاری، نیازی است که انسان نسبت به آن کار دارد. چرا انسان غذا درست می‌کند؟! برای اینکه بدنش نیاز به غذا دارد. چرا آب می‌خورد؟! چون بدن احتیاج به آب دارد. چرا انسان منزل می‌سازد؟! چون انسان نیاز به سرپناه دارد و نمی‌شود که در خیابان بخوابد! هر کاری که فاعل انجام می‌دهد براساس نیاز است.

دلیل ارادهٔ خدا نسبت به خلق اشیاء

حالا این جاعل و فاعل مبدأ اعلیٰ در اراده‌اش نسبت به خلق اشیاء، چه مسئله و نیازی باعث شده است که اراده تعلق بگیرد؟! آن عبارت از امکان است؛ امکانی که در ماهیات است! اگر خود ماهیت همان‌طوری‌که نسبت به اجزاء خودش که اقتضاء ذاتی داشت، نسبت به وجود هم اقتضاء ذاتی داشته باشد که خدا دیگر دراین‌صورت کاری انجام نمی‌دهد! آیا خدا زوجیت را برای اربعه انشاء کرده است؟! اربعه زوج است چه خدا بخواهد و چه نخواهد! تا روز قیامت خدا بگوید: ای مردم و ای اهل عالم من اربعه را فرد قرار دادم! می‌گوییم: برو پی کارت! یک پیغمبر دروغی بیاید و بگوید: ازجمله شرایع من این است که از فردا ثلاث را زوج قرار

دادم ـ البته می‌شود، [می‌گفت که] یک مرتبه کردیم و شد! ـ و اربعه را فرد قرار دادم!

یک پیغمبر دروغی را پیش پادشاه آوردند، گفت: چه‌کار می‌کنی؟! پیغمبر دروغی گفت: من همه کار می‌کنم، هرچه شما بگویید انجام می‌دهم. چندتا مغولی در آنجا بودند، گفت: چشم‌های اینها تنگ است، اینها را گشاد کن. گفت: من با خدای آسمان قرارداد بستم که از شکم به پایین را گشاد می‌کنم و از شکم به بالا را خدای بالا گشاد می‌کند!! تقسیم تکالیف کردیم! پیغمبران قلابی! گاهی از اینها هم می‌آیند، بالأخره باید یک چیزی ارائه داد.

قابل جعل نبودن ذاتیات یک شیء

خدا می‌گوید: من لوازم ماهیت را جعل می‌کنم. ما به خدا می‌گوییم: خدایا تو هرچه هستی قبولت داریم؛ به وحدانیت، صمدیت، غناء و هرچه می‌گویی قبولت داریم ولی این یکی را پا داخل کفش فلاسفه نکن که اینجا مسئله [انجام] نمی‌شود. زوجیت در اختیار تو نیست! فردیت در اختیار تو نیست! جمع بین متناقضین دیگر در اختیار تو نیست! رفع متناقضین در اختیار تو نیست! آنچه را که ذاتیات یک شیء است، قابل جعل نیست. پس اگر نسبت خود ماهیت نسبت به وجود، نسبت ذاتی بود که دیگر جعل در اینجا معنایی ندارد! چرا در اینجا جعل آمده است؟! به‌خاطر امکان است. چون نسبت ماهیت به وجود، امکان است لذا این امکان اقتضاء جعل را می‌کند والاّ مثلاً اگر وجود برای ماهیت مثل ناطقیت برای انسان بود، خب به‌محض اینکه انسانیت محقق می‌شود، ناطقیت هم باید در ضمن آن محقق شود! اگر وجود برای ماهیت مثل ثلاثة زوایا برای مثلث بود، خب این دیگر نیازی به جعل نداشت! از اینجا استفاده می‌شود که وجود نمی‌تواند متعلَق به جعل باشد به‌جهت اینکه آنچه که نیاز برای إعمال جعل است عبارت از امکان است! وقتی که عبارت از امکان باشد؛ یعنی امکان ماهیت است که می‌گوید: خدایا من فقیرم، وجود را به من بفرست. این فقری که در ماهیت هست و این امکان باعث شده است که دست ماهیت به‌سمت آسمان دراز شود و از خدا اقتضاء وجود را بکند، آن فقر و آن امکان! امکان هم وصف برای نسبت است. بنابراین جعل به نسبت تعلق می‌گیرد، نه به وجود تعلق می‌گیرد و نه به ماهیت! این دلیل اول برای اینها است.

اشکالی که بر این مسئله وارد می‌شود علاوه بر سایر اشکالات دیگر این است که اشکال بر خود این قضیه و بر همین مطلب وارد می‌شود که مسئله در خود نسبت هم مورد تأمل و مورد نظر است! نسبت چیزی جز ربط بین محمول و موضوع نیست! بعد از ربط بین موضوع و محمول است که نسبت حاصل می‌شود درحالی‌که بحث ما در مسئلهٔ جعل قبل از ارتباط بین محمول و موضوع است. نسبت یک امری در اعتبار معتبر است. وقتی که موضوعی حاصل شد زید [و موجودٌ] آن‌وقت بین این دو نگاه می‌کنم و می‌بینم که ارتباط بین

این دو به یکی از انحاء است؛ امتناع است یا ضرورت است یا امکان است ولی قبل از اینکه بین زیدٌ و موجودٌ ربط برقرار شود، دراین‌صورت نسبتی هم وجود ندارد! و در آن مسئلهٔ ماهیت که ماهیت می‌خواهد تبدیل به وجود بشود، در آنجا که دیگر نسبتی معنا ندارد! زیرا نسبت یک امر اعتباری است و جعل و اراده یک امر واقعی است همان‌طوری‌که خدمت رفقا عرض کردیم. نسبت یک امر اعتباری به اعتبار معتبر است! حتی وجوبی را که به خدا نسبت می‌دهیم، یک امر اعتباری است و ما انتزاع کردیم! وجود را درنظر می‌گیریم و اقتضاء غناء ذات را درنظر می‌گیریم و حکم به وجوب می‌کنیم!

همین را در مورد ماهیات دیگر درنظر می‌گیریم و حکم به امکان می‌کنیم یا در بعضی از آنها حکم به امتناع می‌کنیم. پس امکان و وجوب و امتناع، اینها سه وصف به اعتبار معتبر هستند درحالی‌که جعل یک امر تکوینی است و امر تکوینی ارتباطی به امر [اعتباری] ندارد و دو مقولهٔ جدا هستند و آن عبارت از اراده و آن تصرف است. الآن این کتاب باز است، نسبت کتاب با بسته شدن چه نسبتی است؟ نسبت امکان است. الآن کتاب باز است و من این کتاب را می‌بندم و این کتاب بسته می‌شود، دوباره باز می‌کنم و این کتاب مفتوح می‌شود. حالا این نسبت کتاب با بسته شدنِ بعد؛ یعنی بعد از دو یا سه ثانیه، نسبت امکان می‌شود یعنی علی السواء است. اگر ارادهٔ من به بسته شدن این کتاب تعلق بگیرد، بسته می‌شود و اگر ارادهٔ من تعلق نگیرد، این کتاب همین‌طور مفتوح می‌ماند. بنابراین خود این کتاب، این وصف امکان وصفی است که در ذات خود ماهیت، اعتباراً معتبری را درنظر می‌گیرد ولی خود این [کتاب] چیست؟ کاغذ است. آیا امکان است؟! نسبت دارد؟! چه نسبتی دارد؟! این یک اعتباری معتبر است. آن‌وقت ارادهٔ من به چه چیزی تعلق می‌گیرد؟! الآن که می‌خواهم به بستن اراده کنم، به نسبت تعلق می‌گیرد؟! نسبت کجاست؟! نسبتی وجود ندارد! ارادهٔ من به نفس الشیء تعلق می‌گیرد. این دست من را می‌بینید، وقتی این دست من این را می‌بندد، وقتی که بست آن‌وقت می‌گوییم: الآن بستن برای کتاب ضرورت دارد! قبل از بسته شدن، بستن برای کتاب امکان داشت و وقتی که دست من از پشت بسته باشد آن‌وقت بسته شدن برای کتاب امتناع دارد؛ در صورت عدم العله امتناع دارد.

پس ارادهٔ مرید یک امر تکوینی است که تعلق به نسبت گرفتنش اصلاً هیچ ربطی ندارد، نسبت از مقولهٔ اعتباریات است و اراده و جعل از مقولهٔ تکوین است! باید به امر تکوینی خارجی تعلق بگیرد و آن امر تکوینی خارجی چیزی جز وجود نیست؛ همان وجودی که می‌خواهد تبدیل شود؛ یعنی وجود خاص بشود که همان ماهیت است! این اشکال اوّلی است که نسبت به این قضیه هست. البته مرحوم صدرالمتألهین این‌طور پاسخ نداده‌اند، بعداً پاسخشان را می‌گوییم. فعلاً در مقام بیان، [به بیان] چهار دلیل ادلهٔ قائلین تعلق جعل به نسبت می‌پردازیم و بعد به جواب‌های مرحوم ملاصدرا می‌پردازیم.

تلمیذ: خود ذات باری تعالی نمی‌تواند زوجیت را برای اربعه اعتبار کند، قبل از آن هم فرمودید که عقل اعتبار می‌کند، منظور از این اعتبار انتزاع است؟! چون [زوجیت] ذاتی آن است.

تقسیم اشیاء به دو قسم

استاد: عرض کردم اعتبار، اعتبار توهمی نیست بلکه اعتبار عقلائی است، نه آن اعتبار به معنای مجاز! اعتبار به معنای مجاز درمقابل حقیقت خارجی و تعین و واقع خارج است. اشیاء بر دو قسم هستند؛ یا مفاهیم متعینه هستند یا معتبره هستند. آنهایی که معتبره هستند، ظرف تحققشان ذهن است و آنهایی که قابل برای تعلق وجود هستند، ظرف تحققشان خارج است. اعتبار به این معنا [مدّنظر ما است] و بهتر است انتزاع بگوییم.

تلمیذ: ظاهراً روایتی از مقام امام صادق علیه‌السّلام هست راجع به اینکه نتوانستن و عجز را به خدا [نسبت] ندهید؛ یعنی نگویید: خدا نمی‌تواند! بگویید: نمی‌شود. نتوانستن نیست.آیا این روایت هست؟ من شنیده‌ام خودم ندیده‌ام.

استاد: من ندیدم.

در واقع عجز از باب عدم ملکه است، نه از باب سلب و ایجاب! عجز به انعدام وصفی اطلاق می‌شود که مِن شأنه أن یُقدرَ علیه! مثلاً من الآن می‌توانم این را بردارم، حالا اگر دست من درد بکند یا فرض کنید مشلول و فلج و چیزی باشد، عاجز از این انجام است. در آن موارد عجز اطلاق می شود. شأن است و عدم و ملکه می‌شود.

تلمیذ: سؤال راوی در آن حیطه است که ... .

البته حضرت نفرمودند که نمی‌شود، حتی در آن می‌شود! اتفاقاً آن یک چیزی است که اشکال ندارد، عقل نمی‌فهمد ولیکن می‌شود! شهود این مسئله را احساس می‌کند. آن با جمع متناقضین و متضادین و امثال‌ذلک و اینها تفاوت دارد. بله، در عالم طبع و ماده نمی‌شود ولی از نظر صورت مثالی می‌شود.

أللهم صلّ علی محمّد و آل محمّد